

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقیة الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

در آستانه‌ی میلاد مبارک حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) و امام صادق سلام الله علیه هستیم، این دو میلاد بسیار مبارک و پربرکت را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه‌ی معصومه علیهم السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران بلکه خدمت همه‌ی بشریت تو شما گرامیان تبریک عرض می‌کنم. و امیدواریم که خدای متعال توفیق اطاعت و بندگی خودش و این بزرگواران را، اطاعت از آن بزرگواران را در همه‌ی مجالات زندگی به همه عنایت فرماید تو توفیق خدمت به دین و آیین آن بزرگوار که بهترین آیینی است که خدای متعال برای بشر مقرر فرموده است و تا دامنه‌ی قیامت هم برپا هست همین آیین، توفیق خدمت‌گزاری خالصانه به این دین مبین و ائمه‌ی هدی علیهم السلام به همه‌ی ما عنایت بفرماید.

بنا شد که به مناسبت این‌که در دلیل دوم برای حجیت استصحاب به این استدلال شده بود که در این موارد علم به وجود شیء فی السابق موجب ظن به بقاء است؛ برای تعلیل این‌که چرا موجب ظن به بقاء هست دو وجه بیان شده بود، یک وجه همین که نفس تحقق یک شیء خودش موجب ظن به بقاء می‌شود به بیانی که گذشت و دو این بود که موجب ظن به بقاء از باب غلبه هست یعنی چون ما می‌بینیم اکثر موجودات عالم که موجود شده‌اند و غالباً باقی هستند تا یک آمد معتدبه‌ی و یا مصاحبین و معاصرین این شیئی که ما یقین به وجود او پیدا کردیم حداقل، می‌بینیم این‌ها باقی هستند غالباً یا برای این‌که موارد مشکوک را وقتی تفحص می‌کنیم یا خودبه‌خود احوالاتش برای ما روشن می‌شود می‌بینیم این موارد مشکوک معمولاً باقی هستند و صفت بقاء را دارند نه صفت فناء. این غلبه‌ها چه آن غلبه‌ی اول چه دوم چه سوم این‌ها موجب ظن به بقاء می‌شود. حالا باز ایجاب ظن به بقاء هم دو تفسیر دارد، یکی برای این‌که این‌ها موجب می‌شود یک کبرایی اعتیاد بشود که آن موارد مشکوک مصداق آن کبری هست و یا این‌که نه، نه به‌خاطر اعتیاده‌ی کبری بلکه باز آن عوامل نفسانی بعد از این‌که غالب را دید خودبه‌خود نفس انسان جویری است که ترجیح پیدا می‌کند برایش بقاء.

خب این‌ها بحث‌هایی است که یک مقداری‌اش در منطق، یک مقداری‌اش در نظریه‌ی المعرفه دیگر مبانی این‌ها مال آن علوم است، آن‌جاها بحث می‌شود. به این مناسبت که خب حالا این غلبه واقعاً حجت هست یا حجت نیست و چون صرف نظر از این بحث استصحاب و این‌که یک عنصری است که در بعض ادله‌ی حجیت استصحاب اخذ می‌شود خودش یک مسأله‌ی کبرای کلی است، یک عنصری است که قابلیت بحث دارد که آیا غلبه می‌تواند حجیت شرعیه باشد حالا برای اثبات موضوعات یا برای اثبات احکام أم لا؟

گفتیم به اندازه‌ی مختصری یک مقدار مختصری این را محل کلام قرار بدهیم ولو این‌که حقش با یک کلام مختصر هم ادا نمی‌شود ولی خب سرنخ‌هایی داده می‌شود که محققین و پژوهشگران ان‌شاءالله دنبال بفرمایند. یعنی بحثش قابل این دارد که به‌طور تفصیل بیشتری درباره‌اش بحث بشود.

مجموعاً وجوه و اقوال یا بگوییم در این باب متعدد است، بعضی بنحو مثلاً مطلق گفتند غلبه حجت است، شاید این در عامه بیشتر باشد تا ما. یک قول هم این است که غلبه مطلقاً حجت نیست که معمول بزرگان در این مباحث می‌گویند غلبه حجت نیست. قول سوم بنحو رئیسی تفصیل است، حالا ممکن است زیرمجموعه‌ی این تفصیل مواردی باشد. یک تفصیل این است که موارد غلبه سه جور است، یک وقت هست که ما علم اجمالی داریم به این‌که اکثر افراد افراد این نوع مثلاً دارای این صفت هستند، این حالت هستند و هم‌چنین علم اجمالی داریم که عده‌ی قلیلی نسبت به آن کثیر واجد آن صفت نیستند. حالا یک مواردی هم هست مشکوک است یعنی سه ضلعی است، غالب را می‌دانیم بر آن صفت هستند؛ حالا صفت که می‌گوییم بر آن صفت هستند اعم مقصودمان است، یعنی این حالت را دارند یا ندارند؟ غالباً این حالت را دارند یا غالباً این حالت را ندارند؟ و می‌دانیم از این نوع افرادی را هم که غالب نیستند آن صفت را ندارند. حالا برمی‌خوریم به یک افرادی هم که از همین نوع هستند اما مشکوک است که این‌ها ملحق به غالب هستند یا ملحق به این نادر هستند. خب این‌جاها یکی از جا‌هایی است که غلبه وجود دارد «و قد یقال ان الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب» این یک مورد. مورد دوم این هست که یک نوعی است و ما غالب افرادش را می‌دانیم که واجد این صفت هستند و علم به این‌که فاقد این صفت باشد را نداریم. ولی افرادی را هم نمی‌دانیم که واجد این صفت هستند یا نه این‌ها نیستند پس فلذاست، پس غالب را می‌دانیم و علم به وجود خلاف او هم نداریم اما یک افراد مشکوکی هم هستند که حالا نمی‌دانیم این‌ها چه‌جوری هستند. که خود این‌ها البته دارای صوری دیگر هست حالا آن‌که نمی‌دانیم حتی مشکوک

هست برای مان یا مظنون است یا چی هست ولی علم نداریم، جامع می گوید علم نداریم ولی همین علم نداریم خودش دارای صوری هست. این هم یک صورت است که این جا هم اولای به آن صورت قبل هست که بگوییم «اظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب» چون اصلاً ما علم به خلاف این که افرادی بر خلاف آن غالب باشد نداریم، آن جا داشتیم، این جا اصلاً نداریم. صورت سوم این هست که اصلاً اطلاعی نداریم، مطلقاً علمی نداریم. ولی می رویم فحص می کنیم و بعد الفحص می بینیم غالب شان دارای این صفت هستند و یک مواردی هم هست مشکوک است که قهراً بعد الفحص همان صورت قبل می شود. مثلاً توی دنیا هم این مرسوم است، فرض کنید نمی دانیم آن هایی که از فلان دانشگاه مدرک گرفتند این ها مدرک های شان بر اساس ضابطه است یا بر اساس رابطه است؟ این را نمی دانیم. خب به طور رندومی به قول آقایان که گفتند هی مدرک های مختلف را بررسی می کنیم، بررسی می کنیم می بینیم غالب آن هایی که ما بررسی کردیم این ها بر اساس ضابطه بوده، دیگر بقیه را هم حمل بر همین می کنیم که همین جور است. خب حالا این مفصل می آید این جوری می گوید، می گوید این مواردی که ما علم به خلاف نداریم اصلاً مثل صورت ثانیه و ثالثه، این جا آره حجت است، این غلبه حجت است، عقلاء به این اعتماد می کنند، به این غلبه اعتماد می کنند.

س: یعنی گمان حاصل می شود و اعتماد می کنند یا اطمینان حاصل ...

ج: بله؟

س: یعنی گمان حاصل می شود

ج: همین، حالا نه حالا این قول است دیگر، می گوید اعتماد می کند در این صورت. یعنی این اعتماد شخصی، ممکن است اطمینان شخصی هم پیدا نکنند اما این یک حجت عقلائی است برای شان.

س: یک گمان معتبر عقلائی است.

ج: حالا ولو شخصی هم نباشد. یعنی این مثل همین کارها که الان حالا این نیست، الان این توی انتخابات ها وقتی شکایت می کنند می گویند رندومی ما چندتا صندوق را نگاه می کنیم، خب این چه علمی برای انسان می آورد؟ اما این یک اماره ی عقلائی است کانه.

اما آن جایی که علم به خلاف داری آن جا نه، اما این جا که علم به خلاف نداری غلبه باعث می شود که این مشکوک را هم ملحق به غالب بکند. این یک تفصیل

س: فرقی چیست؟

ج: تفصیلش مثلاً بناء عقلاء هست یا ...

س:؟؟؟ اولویت داریم ...

ج: این جا اولویت اگر آن جا را گفتیم، کسی آن جا را گفت یعنی اولویت در احداث ظن است، اگر آن جا با این که علم به خلاف ...

س:؟؟؟ الحاق است ...

ج: نه الحاق حکم آن هست، حالا پیدایش مظنه، این اولویت دارد ...

س:؟؟؟ اثر ظن دارد ...

ج: می دانم پس ...

س: حالا حرف مان این است می گوئیم شما چطور در جایی که می دانید غلبه را و نمی دانید خلاف را ابتداءً فرق این حالت با حالت سوم این است که ابتداءً علم نداری به تفحص رندوم غلبه را کشف می کنید، می دانید هم بقیه نادر هستند اما نمی دانید

ج: نه نادر هستند یعنی چی؟ نه ...

س: این است دیگر، ببینید حاج آقا ما یک عالم داریم و یک نادر داریم ...

ج: نه نادر علم نداریم به وجود نادر

س: همین دیگر

ج: در دو و سه علم به وجود نادر نداریم ...

س: دو و سه نه، یک و دو که تمام است ...

ج: در یک می دانیم

س: سه، سه مفصل است دیگر درست است؟

س: نه سه تا حالت

ج: سه حالت را داریم می‌گوییم دیگر. سه حالتی که گفتیم، سه حالت این بود حالت اول علم داریم به وجود مخالف، می‌دانیم غالب آن جوری هستند

س: غالب حالش معلوم است نادر حالش معلوم است حالت اول

ج: آره و یک مشکوک است....

س: بله آن که مشکوک هست که ...

ج: خب حالا این‌جا، این مشکوک را می‌گویند چی؟ می‌گویند ظن به این داریم که حالش غالب است درست؟ در دو و سه از این دوتا این مشکوک اولویت دارد به این که ظن به این داشته باشیم که حالشان است، چون اصلاً علم به خلاف نداریم ...

س: ???

ج: اصلاً علم به خلاف نداریم. پس وقتی ظن به این‌جا اولویت دارد در این حدوث ظن در این‌جا نسبت به آن‌جا و حتی اولویت دارد از الحاق. اگر بنا هست الحاق بشود این‌جا اولویت دارد.

تفسیر دوم این است که تارة این غلبه به جوری است که وجود نادر را مثل شبهه‌ی غیر محصوره می‌کند. این قدر آن طرف زیاد است که این شبهه غیر محصوره می‌شود. حالا چه بدانی بعضی‌هایش هست، این هم تازه به آن بعض ملحق بشود باز هم شبهه‌ی غیر محصوره است چه ندانیم. پس به همان ادله‌ای که ما در شبهه‌ی غیر محصوره می‌گوییم می‌آییم این‌جا هم می‌گوییم. پس مجرد غلبه را نمی‌گوییم، باید غلبه به حدی باشد که مندرج بشود تحت شبهه‌ی غیر محصوره و به همان ضوابطی که آن‌جا گفته شده و حرف‌هایی که آن‌جا زده می‌شود

س: عموماً است یعنی و حکماً؟ تحدیدش چیست و حکم آن چیست؟

ج: نه دیگر هرچی آن‌جا، اگر کسی آن‌جا قائل شد می‌آید می‌گوید من غلبه را در این صورت قبول دارم.

تفصیل دیگر، سوم این است که ما کلاً دائر مدار این هستیم که حالا دو تعبیر ممکن است عبارةً اخراى هم باشند، دائر مدار این هستیم که احتمال عدم آن حالت در غالب در این یک احتمال موهونی باشد. در نزد عقلاء یک احتمال موهونی است یا به تعبیر آخر بگوییم آن غلبه موجب بشود که اطمینان داشته باشیم، این هم همان است به حسب حساب احتمالات، دائر مدار این جهت است که البته خود این یکی از مبانی بحث غیر محصوره هم هست. می‌گوییم ما

هرجا این حالت پیدا می شود که اطمینان دارند به این که... چون غالب این چنین هستند الا اطمینان دارند که این مورد نادر نیست. اطمینان همین است که آن ورش یک موهوم است پیش عقلاء، یک احتمالی است که نباید، عقلاء به آن اعتنا نمی کنند. مثلاً حالا غالب پروازها مصونیت دارد از سقوط و فلان و این ها، خب این باعث می شود چون غالب این چینی است باعث می شود که اطمینان باشد و احتمال... به کسی بگویی قسم می توانی بخوری که این سقوط نمی کند؟ نه، ولی این احتمال به حدی است که دیگه لایعتنا به و اگر کسی اعتنا کند در عقلاء؛ آن را به شذوذ متهم می کنند که تو...، یکی بود از ارتشی ها؛ از هاری بود؟ کی بود؟ از هاری که نبود، همین از، توی جمهوری اسلامی بود. خیلی هم چیز بود. همان اوائل انقلاب و این ها و ...، ولی هیچ وقت می گفتند ماشین و این ها سوار، هواپیما سوار نمی شود. با همین، یک حالت این جوری؛ می ترسم سقوط کند. خب ...

س:؟؟ حجت اطمینان را می خواهد بگوید فقط؟

ج: قهراً بله ...

س: که بعد الالتفات و اطمینان حاصل می شود که این هم همان مثل ...

ج: آره، این غلبه هر جا موجب بشود، موجب اطمینان بشود حجت است. در حقیقت یعنی آن اطمینان حجت است. این سبب اطمینان است.

س: نمی شود حاج آقا؛ اطمینان را اگر شخصی ببینیم همین فرمایش و تقریر شما می شود. یعنی اگر بگوییم که اطمینان اطمینان شخصی است؟؟ مثلاً این که تفصیل در واقع نیست. این همان کسی که قائل به انکار است که شیعه؟؟ اگر از باب اطمینان کسی در این موارد اسمش را بگذارد غلبه بر؟؟ ملاک اطمینان باشد همه آن حرف را قبول دارند. اما اگر بگوییم؟؟ بکنیم بگوییم اطمینان نوعی نه اطمینان شخصی که می شود ملاک اطمینان، اطمینان نوعی؛ یعنی نوعاً یطمئن مثل همان مثالی که شما دارید می زنید. یعنی طرف اگر خودش هم الا شک دارد نکند سقوط کند اما چون نوع می گویند آقا؛ این سالم می نشیند، نوعاً این حرف را می زنند این جا این خودش می شود صغرای بحث مثلاً؟؟

ج: خب اشکال ندارد. قبلاً ...

س: و الا بگویید اطمینان اطمینان شخصی است این که می شود اصلاً تفصیل نیست از باب اطمینان است. خب اطمینان کسی که منکر هم هست این حرف را می زند.

ج: نه، چون اطمینان خودش دلیل حجیت می‌خواهد. حجیت که ذاتی نیست.

س: دلیل حجیت این‌جا اطمینان است دیگه ...

ج: همین دیگه؛ نه، می‌گوییم دیگه، می‌گوییم پس غلبه کجا به درد می‌خورد؟ می‌گوید آقا؛ غلبه هر جا موجب اطمینان تو می‌شود؛ اطمینان خودت می‌شود.

س:؟؟

ج: یا یک کسی بیاید بگوید؛ حالا ینسب الی سیدنا الاستاد آقای شبیری نمی‌دانم من از خودشان که نشنیدیم که مثلاً اطمینان نوعی هم ایشان می‌گویند حجت است. اطمینان نوعی هم مقصودشان این است که نوع افراد اطمینان پیدا می‌کنند ولو من اطمینان پیدا نکردم.

س: آن دیگه می‌شود ملاک تفصیل در؟؟

ج: حالا اگر کسی آن هم از ادله استفاده کرد که ما در چیز گفتیم دیگه، گفتیم نوع که می‌گویند، که می‌گوید ظن نوعی پیدا می‌شود ...

س: سه معنا دارد.

ج: سه معنا گفتیم دارد. یکی اش همین بود که یعنی نوع آدم‌ها ...

س: نه نوع قواعد؟؟

ج: بله، خب این وجوه و اقوالی است که مثلاً شاید در مقام وجود داشته باشد. ممکن است حالا بررسی بشود گاهی در یک جاهای خاصی هم کسی مثلاً در آن مورد خاص یک دلیل خاصی پیدا بشود بگوییم که آن‌جا غلبه مثلاً حجت است. حالا یک مقداری دیگه من فرصت نکردم. مثلاً در بحث شیاع آن‌هایی که شیاع را مقید به علم نمی‌کنند. یک جاهایی می‌گویند مثلاً شیاع حجت است. آن‌هایی که مقید به علم می‌کنند که خب هیچی؛ آن‌هایی که مقید به علم نمی‌کنند و شیاع را مطلق مثلاً می‌گویند حجت است این‌جور جاها را باید تفحص کرد شاید یک جاهایی را بگویند.

ادله‌ای که در مقام برای اثبات حجیت غلبه ممکن است به آن تمسک بشود وجوهی است که حالا این ادله را به آن توجه کنیم ببینیم که اگر تمام شد خروجی او کدام یک از اقوال می‌شود.

یک دلیل دلیلی است که مرحوم علامه قدس سره در نهائیه الوصول الی علم الاصول توی بحث استصحاب برای همین حجیت غلبه‌ای که در استصحاب گفته می‌شود به آن استدلال فرموده، روایتی از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم، همین جلد 4 صفحه 368 هست که ایشان می‌فرماید که کسانی که گفتند استصحاب حجت است به وجوهی استدلال کردند.

الاول: الاجماع

الثانی: بالعقلاء بعصرهم

الثالث: ظن البقاء

الرابع: باز العلم بتحقیق امر فی الحال یقتضی ظن بقائه فی الاستقبال؛ تا این که خب این‌ها همه صغری را درست می‌کند. کبری هم این است که این ظن باید به آن عمل بشود.

«و أما وجوب العمل بالظن» این کبری از کجا اثبات می‌شود؟ «و أما وجوب العمل بالظن فلقوله صلی‌الله علیه و آله نحن نحکم بالظاهر» که لابد توضیح استدلالش این است که در این مواردی که غلبه بر یک چیز است ظاهر این است که این هم همان جور است.

س:؟؟

ج: حال کی؟

س: حال مسئله،

ج: ظاهر، حالا اگر ...

س:؟؟

ج: حال را شما اگر به معنای ...

س:؟؟

ج: حالا،

س: به شخص هم می‌گویند. به افراد فقط ...، به شخص این‌جا که مغرض ما است؟؟ کما این که سوق را مثلاً می‌گویند

ظاهر حال این؟؟ نجاست است. شخص است؟؟

ج: «نحن نحکم بالظاهر». و تقریب استدلال این هست که در مواردی که غلبه وجود دارد به خصوص آن جاهایی که علم به خلاف هم نباشد ظاهر این است که این هم همین جور است. مثلاً آقایان مثال می زنند. مثلاً ظاهر این است که هر کس فرض کنید آفریقایی است رنگش آن جوری است. هر کس مثلاً آذربایجانی و این ها هست زبانش مثلاً آذری است. هر کسی مثلاً اهل فلان جا هست ظاهر حالش این است این جوری است. این ظاهر ...، چون غلبه این است. حالا ممکن است یک وقت یک کسی هم پیدا بشود اهل آن جا باشد این جور نباشد یا اهل آن جا ...، ولی ظاهر این است. پس در موارد غلبه ظاهر این است که مشکوک همان حال غالب را دارد. همان بر وصف غالب است. پیغمبر هم که فرموده است بحسب این نقل «نحن نحکم بالظاهر»، خب ایشان مناقشه هم نکردند در این وجه، یعنی در این استدلال؛ بر این که ظن می آورد، نمی آورد حرف ها، خیلی حرف زدند. ولی در این کبری که دلیلش این است فرمایشی نفرمودند. فلقوله صلی الله علیه آله «نحن نحکم بالظاهر».

خب آیا می توانیم به این روایت استدلال کنیم؟ تارةً یقع الکلام در حجیت صدورش و آخری در دلالتش. اما صدورش ولو ظاهر این جا؛ سند که ندارد مرسل است. اما آیا این مرسل علامه است که مرسل آن علامه باشد که بگوییم ایشان اسناد جزمی داده به رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ و یا این که نه، مرسل؛ ایشان نیست؟ چون ایشان بحث را این جوری شروع کردند و احتج ...

«فی الاستصحاب و فیه مباحث الاول: فی أنه هل هو حجة أم لا اختلف الناس فی ان استصحاب الحال هل هو حجة أم لا فذهب اکثر الحنفیه و جماعة من المتکلمین کابی الحسین البصری و السید المرتضی و غیرهما الی انه لیس حجة و من هؤلاء من جوز به الترجیح لا غیر» فقط به درد ترجیح می خورد «و ذهب جماعة من الشافعیة کالمزنی و الصیرفی و الغزالی و غیرهم الی... انهم حجة احتج الاولون بوجه» آن هایی که قائل به عدم حجیت شدند. وجوه آن ها را ذکر می کند تا می رسد به این جا که می فرماید «واحتج الآخرون بوجه»، آن دیگران، «واحتج الآخرون بوجه» آن وقت آن وجه چهارم این است که بعد در پایش که شاید این و اما بوجوب العمل هم می خورد به همین وجه چهارم. پس ایشان دارد احتجاج دیگران را برای ما نقل می کند که آن دیگران هم اصلاً اسم امامیه توی آن نبود. تعجب می کند آدم که توی مخالفون سید مرتضی را از امامیه آورد ولی توی موافقون، آخرون که می گویند حجت است اسمی از علمای امامیه اصلاً نیاورد ایشان. پس بنابراین این نحن نحکم بالظاهر این استدلال آخرون است. نمی شود گفت علامه این را ارسال فرموده

و اسناد به رسول خدا داده؛ کما این که این محققونی که این کتاب هم تحقیق کردند در هامش، آدرس هایی که دادند این است. تفسیر الرازی جلد 3 صفحه 215.

تفسیر آلوسی جلد 15 صفحه 73.

سبل الهدی و الرشاد جلد 10 صفحه 315.

المحصول جلد 2 صفحه 550.

ما هم محصول داریم در اصول ولی این روشن است که اولاً محصول ما یک جلد است. آن هم تقریرات بحث فاضل اردکانی است که شهرستانی نوشته، محصول اسمش هست. یک محصول هم که حالا مال آیت الله سبحانی است که بر اصول نوشتند. ولی این محصول محصول عامّه است. آدرس هایی هم که داده از آن ها است و ظاهراً این در بین روایات ما من اطلاعی ندارم که وجود داشته باشد. البته یک کتابی هست؛ حالا این را مرحوم استاد قدس سره گاهی از او نقل می کردند. یک کتابی هست الشهاب ظاهراً، حالا ما دوتا چیز داریم. یکی مال چیز است، شیعه است نویسنده اش، حالا شاید هم عصر صاحب وسائل و یا این قبل ها بوده، یکی آن است که به حروف الفبا کلمات موجز رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم یا ائمه را نقل کرده. یکی هم یک الشهاب دیگری است که مال عامّه است و شروحن دارد، شرح هایی دارد، شرح های زیادی دارد. توی آن ها باید دید یا مثلاً نمی دانم این عوالی اللثالی خود ما که مثلاً بعید نیست مثلاً نقل کرده باشد ولی حالا بعداً حالا یک تفحصی در کتب خاصه بشود ببینیم داریم اصلاً ما؟ «نحن نحکم بالظاهر».

س: این دلیل حجیت ظواهر هم می شود دیگه، این طور که باشد دیگه نیاز نیست به سیره عقلاء؟؟

ج: بله؟

س: اگر این باشد دیگه «نحن نحکم بالظاهر» دلیل حجیت ظواهر؟؟

ج: آن واضح تر از این حرف ها است. آن سیره عقلاء بر عمل به ظواهر اوضح بر حالا ...

س: نه، می خواهم ببینم جزء ادله اش می شود؟

س:؟؟

ج: دو این که حالا از نظر مفاد؛ این ظاهری که این جا فرموده شده است آیا معنایش چیه؟ معنایش یعنی آن است که روشن است؟ واضح است؟ نه این ظاهری که بگوییم یعنی احتمال خلاف دارد که توی اصطلاح گفته می شود یا ...، یعنی آن چه که ظاهر است، واضح است. مثل همان مشهوری که آقای خوئی قدس سره معنا می کنند که مشهور یعنی آن که س:؟؟

ج: واضح است. قطعی است، روشن است. «خذ بماشتهر بین اصحابک» نه یعنی این که چیز، یعنی آن که ظاهر است. «شهر سیفه ای أظهره»، یعنی آشکار است، ظاهر است. معلوم است به عبارت دیگر، «نحن نحکم بالظاهر» ممکن است بگوییم برخلاف آن مدعا، برخلاف ...، دلیل بر علیه است.

س: این دیگه گفتن دارد حاج آقا؟

ج: بله؟ نه، چرا نه؟ یعنی چون وقتی جامع مردم دنبال غیر علم می روند، دنبال چیزهای مظنون و گمان و خیال و این ها می روند می گویند نه، روش ما این نیست. ما به آن چه که ظاهر و واضح و روشن است عمل می کنیم و حکم می کنیم. قضاوت های مان و حکم کردن های مان براساس ...

س: ما ظاهر ...

ج: ظاهر است، آن که روشن است. ظهور را معنا کنید. یعنی همان که روشن است. جلیّ است، آشکار است، نه ظاهر یعنی احتمال بالاتر،

س: ظاهر در مقابل باطن و خفی ...

ج: آره، این ...

س:؟؟ پوشیده؟؟

ج: خب اگر این معنایش باشد این شامل مانحن فیه نمی شود. شامل بحث موارد غلبه نمی شود، شامل این ها نمی شود. و اگر احتمال هم بدهیم معنا این است؛ ما باید جزم به آن معنا پیدا کنیم تا بتوانیم استدلال بکنیم. ولی اگر مردد هم شد بین المعنیین باز همین جور است، نمی توانیم استدلال بکنیم و محتمل هم هست که حالا اگر معنا آن نباشد و جاهایی را که احتمال خلاف هم وجود دارد این نسبت به احوالات افراد است که ظاهرش این است که مسلم است. ما حکم به ظاهر می کنیم. به باطن افراد کار نداریم در حکم کردن های مان، آن ها مال قیامت است. در این نشئه ما به ظاهر افراد ...

س: آن وقت آن صحت اطمینان را شامل نمی‌شود دیگه؟

ج: بله؟

س: این اگر بگوییم ظاهر همین فرمایش شما است یعنی ظاهر مقابل باطن به این معنای چیزی که واضح و روشن است.

ج: چرا، حالا واضح و روشن ممکن است ...

س: صحت اطمینان مسئله ما را شامل می‌شود.

ج: حالا، بله، اگر کسی بگوید این واژه ظاهر موارد اطمینان را می‌گیرد ...

س: ظاهراً می‌گیرد.

ج: کما این که می‌گویند علم می‌گیرد. واژه علم عده‌ای مثل آقای نائینی و غیر آقای نائینی می‌گویند واژه علم می‌گیرد موارد اطمینان را عرفاً؛ یعنی معنای عرفی علم یک معنایی است که این جا را هم می‌گیرد.

س: علم عقلایی است.

ج: خب این حالا ما اگر مواردی که اطمینان پیدا می‌شود اطمینان است و سیره عقلاء و ردع ندارد حالا این هم می‌شود مؤید باشد یا مثلاً چی، این یک روایت که ...

روایت دومی که نمی‌دانم ادامه بدهم یا ادامه ندهم؟

س:؟؟

ج: بله؟

س: اگر صلاح می‌دانید ...

پایان